

## به نام خدا

### فی حقیقه العشق

#### (در رثای حُسن و حُزن و حماسه)

دکتر حسن بلخاری قهی

استاد دانشگاه تهران

**الف:** بدون تردید واقعه کربلا یکی از بی نظیرترین و ممتازترین عرصه های ظهور عشق و حماسه در تاریخ انسان است. گرچه حقیقت حماسی و پرشور آن، در سایه سار درد و اشک و آتش و خونش، همواره در محاق بوده و لاجرم سوگ، بر حماسه تفوق یافته، لیک از این رو که این حزن در صورت رشادت و دلیری و جنگ آوری ظهور یافته، در بطن و ذات خود پرورانده روحیه عشق و حماسه و خون در جان هر آزاده و آزادیخواهی در عالم بوده که جان خویش را صادقانه در معرض شنود حقیقت آن قرار داده است. کربلا در حقیقت جوهری خویش، همنشینی توامان حزن و حسن و عشق و حماسه است. از یک سو در صورت و سیمای آن، فریاد بلند «هیئات من الذله» سردار بلند قامت آن و از سوی دیگر ظهور بی مانند اشک و آتش خون. به تعبیر عطار:

سه ره دارد جهان عشق اکنون      یکی آتش، یکی اشک و یکی خون

کربلا محمل و میدان ظهور عشق و حزن و حماسه و زیبایی است.

**ب:** شیخ اشراق در رساله *فی الحقیقه العشق* خود از همسازی و همراهی عشق و حُسن و حزن میگوید و روشن می کند چرا باید میان این سه معنای جلیل، همراهی و همسازی باشد. در فصل هفتم رساله خود زلیخا از عشق می پرسد چه شد به مصر افتادی؟ عشق می گوید: ما سه برادر بودیم برادر مهین را حُسن خوانند و ما را او پرورانید، برادر کهن را حُزن خوانند و او بیشتر در خدمت من بود. ما چون آوازه آدم را شنیدیم جان او را محمل و منزل ظهور خود یافتیم فلذا در جان او مسکن گزیدیم. اما شیخ اشراق همچون تمامی عارفان و حکیمان اعتقاد دارد از این سه برادر، حُسن همواره در صورت عشق ظاهر می شود و عشق البته حقیقتی بس رازناک و متحیر دارد. باز به تعبیر شیخ: «عشق گرچه جان را به عالم وفا می رساند. تن را به عالم فنا بازآرد

زیرا که در عالم کون و فساد هیچ چیز نیست که طاقت بار عشق تواند داشت» و خوش تر آنکه این به فنا آوردن تن در صورت و سیمای حماسه باشد و در میدانی به وسعت تمامی تاریخ و تمامیت ارض: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» کربلا محصول امتزاج حُزن و حُسن و عشق است به همین دلیل هویتی فرازمانی و فرامکانی دارد. هر یومی از ایام، ذکر و یاد کربلا است در وحدت حُزن و حُسن و حُب در جان انسان و هر زمینی مستعد ظهور حماسی آن. پس می بایست توازنی باشد میان حزن و حُسن و حماسه عاشورا. حزن نباید چنان میدان داری کند که حماسه سایه نشین آن گردد و مظلومیت جایگزین رشادت شود و عزت جای خود را به خفت دهد و اشک جای خون بنشیند. همچنانکه نباید صورت حماسی آن چنان بارکشد که سوگ عاشورا ظهور نیاید.. در « فی الحقیقه العشق » عاشورا نمی توان جامه حزن را از قامت رسای حماسه عاشورا برکشید و حماسه را بر اشک و آتش و خون ترجیح داد همچنان که نمی توان حزن را چنان میدان داد که غیرت و دلیری را از جان عاشقان بریاید. در داستان کربلا، حماسه، جمع حُزن و حُسن و حُب است. امکان تفریق و تفکیک این عناصر جوهری وجود ندارد. اما باید بر حذر بود از این تحریف که رکنی از ارکان خیام و قیام عاشورا بر ارکان دیگر تفوق یابد. اگر رکنی از ارکان آن فرو ریزد یا چون دیگر ارکان، قائم و ایستا نباشد از همان نقطه امکان تحریف و تدلیس عاشورا فراهم می شود. اگر حماسه پاسبان حزن نباشد، عاشورا در خود فرو رفتن می شود، نیز اگر حزن در جان پیرو عاشورا، رقت قلب برنینگیزد و روحش را جلا ندهد حماسه مبدل به بیباکی می شود.. یادمان باشد که هیهات حسین ع از ذلت (در «هیهات من الذله») صرفاً نفی ذلت تحمیل شده از سوی خصم نبود، گاه یاران و جاهلان متنسک نیز، ذلت بر سیمای عزت می نشانند.

ج: اینک به تمامی می توان حقیقت زیباترین، گویاترین و رساترین بیان، در تاویل و تفسیر ذات عاشورا را از زبان زینب کبری سلام الله علیها دریافت که چون ابن زیاد به تفاخر و حُمقی جاهلانه، خود و یزیدیان را عزیز خواند و عزیزترین بندگان خدا را ذلیل، از زبان نواده گرامی پیامبر، این پیام رسان بلند آفتاب کربلا، این چنین ظاهر شد که: «ما رایت الا جمیلا» یعنی ماجرای کربلا در صورت، حزن و درد و آتش و خون بود در سیرت اما آیت جمیل کبرایی بود از عشقی جاودانه میان عابدان و سلحشورانی عاشق با معبودی جمیل و «محب الجمال». این بدان معناست که خدا خود عاشق عاشورا است و و اگر نبود این معنا، چرا خونبهای حسین شد: السلام علیک یا ثارالله.

کربلا در زمزم پاک عشق جوشید از این رو به تعبیر پیام رسانش به صورت جلال و جمال ظاهر شد و من متحیر که زینب در آن لحظه ای که تنها به جمله ای، باید تمامی حقیقت عاشورا را نه به یزیدیان و کوفیان که به تمامی تاریخ باز گوید، جز ما «رایت الا جمیلا» چه می توانست بگوید؟ جز کلمه بلند جمیل که (از جمله اسامی حضرت حق است و نامی است جامع) کدامین کلمه می توانست بار حماسه عاشورا را به دوش کشد؟ مگر زیبایی حاوی تمامی پاکیهها و حماسه های انسان نیست و مگر حُسن برادر مهتر حزن و حُب نیست؟ جز این معنا چه چیزی می توانست عمق جانبازی و عاشقی پاکترین بندگان خدا را باز گوید.

در زمزم عشق جز حُسن و جمال و زیبایی نجوشد و محال است عشق در پاک ترین و بی نظیرترین صورت خود که حُزن و خون و حماسه است ظاهر شود و غایتش جمال و کمال و حُسن نباشد.

ابن سناء و معارف فرسنگی